

# امپریالیسم بشر دوستانه

## فرخ امیر فریار

سرمایه‌داری و بازار آزاد پرداخته‌اند. الگوی بازار آزاد یگانه راه برای پیشرفت و رفاه شد. به تبع چنین نگرشی، بسیاری از اینان با شدت و حدت هر اقدام کشورهای غربی، به ویژه امریکار ا در مواجهه با کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه و حتی حمله نظامی به آن‌ها را تأیید می‌کنند. «خسرو» جدیدی به صحنه آمده و «هر چه خسرو آن کند شیرین بود»!

نویسنده کتاب *امپریالیسم بشر دوستانه* (متن فرانسه در سال ۲۰۰۵ و ترجمه انگلیسی در سال ۲۰۰۶ منتشر شده است) که موضوع این گفتار است، ژان

بریک مون، استاد ۵۷ ساله فیزیک نظری دانشگاه لوون بلژیک است. شهرت وی بیشتر به خاطر همکاری با آلن سوکال در نوشتن کتابی در نقد پست مدرنیسم است که تاکنون دو ترجمه فارسی از آن منتشر شده است وی در سال ۲۰۰۷ نیز مقاله‌ای به زبان فرانسه درباره احتمال حمله امریکا به ایران نوشته است. هدف وی در این کتاب نقد سیاست‌های فعلی کشورهای غربی به ویژه امریکا در مواجهه با

کشورهایی چون عراق، افغانستان و یوگسلاوی سابق است. او در پیشگفتار کتاب اذعان می‌کند که هیچ وسیله‌ای برای اثبات فرضیه خود ندارد. به این معنی که اندیشه‌هایی که او از آن‌ها انتقاد می‌کند بسیار متنوع‌اند و تنها نقل از این یا آن نویسنده‌ای که به دفاع از این اندیشه‌ها بر می‌خیزد دلیل و مدرک نمی‌شود. دیگر این‌که پاره‌ای از گفته‌های خود را بیشتر حدس می‌داند تا یقین، با همه این‌ها امیدوار است کتابش بتواند برای خوانندگان جالب توجه باشد. نکته مهمی که وی درباره رهیافتش می‌گوید این است که چون گفتمان مداخله‌جویی به اخلاق تمسک می‌کند، پس باید بیشتر بر زمینه‌هایی که اخلاقی است به مصاف آن رفت. بریک مون در ادامه می‌گوید غرض آن نیست که واقعیت‌ها اهمیتی ندارند، اما در این‌جا مقصود اصلی ارائه واقعیت‌های تازه نیست. واقعیت‌ها درباره سیاست خارجی امریکا در دسترس است، آن چه کم داریم تأمل منظم در این باره است که با توجه به مسئولیت‌های اخلاقی و سیاسی‌مان این واقعیت‌ها متضمن چه معنایی است.

اغلب روشنفکران کشورهای غربی امروزه سوسیالیسم و مارکسیسم و بحث درباره اهمیت اقتصاد را در گفتارشان کنار گذاشته‌اند و به مسائلی چون محیط زیست و حقوق اقلیت‌ها



امپریالیسم بشر دوستانه؛ استفاده از حقوق بشر برای قالب کردن جنگ. ژان بریک مون. با پی گفتاری از نوام چامسکی. ترجمه نسترن موسوی، اکبر معصوم بیگی. تهران: بازتاب نگار، ۱۳۸۸. ۲۵۵ ص. ۴۳۰۰۰ ریال.

با فروریزی اتحاد جماهیر شوروی تحولاتی اساسی در صحنه سیاست جهان پدید آمده است. یکی از وجوه بارز این تحول، نحوه برخورد کشورهای

پیشرفته سرمایه‌داری به ویژه ایالات متحد امریکا با کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته است. این‌گونه کشورها اغلب نظام‌های غیر دموکراتیکی داشته و دارند. تا زمانی که شوروی وجود داشت، صرف وجود آن برای شمار قابل توجهی از روشنفکران این کشورها و نیز شماری از مردمشان مایه امیدواری بود. از نظر اینان یگانه راهی که می‌توانست کشورشان را از عقب‌ماندگی رهایی بخشد و به منزل رفاه و سعادت برساند سوسیالیسم بود. همچنین وجود شوروی امکانی برای مانور در سیاست در اختیار رهبران برخی از این کشورها قرار داده بود.

فروپاشی شوروی آن امیدها و آن امکانات مانور را از میان برد. البته شماری از روشنفکران و اندیشه‌مندان که در میان آن‌ها سوسیالیست‌هایی نیز بودند و حتی گروه‌هایی از توده مردم بسیاری از کشورها از دو سه دهه پیش از فروپاشی شوروی به واسطه عملکرد آن در عرصه سیاست بین‌المللی امیدشان را به این کشور از دست داده بودند ولی در هر حال گروه قابل توجهی همچنان به نقش مثبت آن در تحولات کشورشان امیدوار بودند.

با فروریزی شوروی نه تنها رهبران کشورهای سرمایه‌داری و احزاب آن‌ها و نظریه پردازان و طرفداران نظام سرمایه‌داری خوش‌بینی و جسارت بیشتری در دفاع از سرمایه‌داری یافتند، بلکه به ویژه با ساقط شدن کشورهای اقماری آن چرخشی اساسی در اندیشه بسیاری از روشنفکران و نظریه پردازان چپ پدید آمد. آنان ناگهان ریشه تمام گرفتاری‌ها و عقب‌ماندگی‌های کشورهای توسعه نیافته را در سوسیالیسم و کمونیسم دیدند، و با همان شدتی که در گذشته از سرمایه‌داری انتقاد می‌کردند به حمله به سوسیالیسم و ستایش از

می پردازند. مخاطب اصلی کتاب حاضر در درجه نخست همین روشنفکران اند. بریک مون قصد خود را از نوشتن این کتاب داشتن سهمی اندک در بازسازی ایدئولوژی چپ بیان کرده است. وی از جمله می خواهد نادرستی برداشت‌ها و دیدگاه‌های روشنفکران تغییر جهت داده چپ را نیز نشان دهد. به گفته وی اخلاق سیاسی کنونی سراسر زیر سلطه آن چیزی است که می توان آن را التزام به دخالت‌جویی نامید. در اروپا پیوسته از ما می خواهند که به دفاع از حقوق اقلیت‌های ستم دیده‌ای در نقاط دوردست (چچن، تبت، کوزوو و کردستان) برخیزیم که بسیاری از ما آگاهی بسیار اندکی از آن‌ها داریم. یا این که می‌گویند باید به نقض حقوق بشر در کوبا، چین یا سودان اعتراض کنیم. همچنین است خواستاری لغو مجازات اعدام در امریکا و توجه به حقوق زنان در کشورهای مختلف. در نظر چپ اروپا تمامی اشاره‌ها به منافع ملت‌ها عملاً مرادف با فاشیسم شده است. شگفت آن که تنها اقلیت‌ها حق دارند احساسات ملی خود را بروز دهند. بد نام کردن ناسیونالیسم پیوسته در کار است تا هر انتقاد جدی از جهت‌گیری سیاسی اتحادیه اروپا مردود شمرده شود.

به عقیده نویسنده، مشکل اصلی روایت «سخت‌گیرانه»ی حقوق بشر که همان فراخواندن به دخالت نظامی باشد، ابهام در کلمه «ما» در گفته‌هایی چون «ما باید دخالت کنیم تا...» است. این ما معمولاً به گروه خاصی اشاره ندارد، و با توجه به ابهامی که در این گفتار هست برخی از روشنفکران غربی تصور می‌کنند مثلاً با دفاع از دخالت امریکا در کوزوو یا در جای پای مالرو، همینگوی و یا آرول می‌گذارند! اما این‌ها به جای آن که درگیر معرکه شوند، عمدتاً در کشور خود در امن و امان ماندند و به جای «بریگادهای بین‌المللی» و «ارتش جمهوری خواه اسپانیا» کار را به نیروی هوایی امریکا سپردند! دیگر مشکل اساسی این روایت سختگیرانه در عدم تشخیص این نکته است که دموکراتیک بودن جامعه‌ای در زندگی سیاسی داخلی‌اش به هیچ رو متضمن آن نیست که این جامعه نگاهی سخاوتمندانه به بقیه جهان دارد. اگر بخواهیم یک نمونه شاخص را در نظر بگیریم اسرائیل بی‌گمان دموکراتیک‌ترین کشور در منطقه در سیاست داخلی است، اما آیا سیاست آن در برخورد با حقوق فلسطینیان نیز دموکراتیک است؟ و سرانجام این که تأثیر غیرمستقیم نسبتاً چشمگیر ایدئولوژی حقوق بشر است که شکنجه را در عراق محکوم می‌کند ولی اشغال عراق را نه! حال آن که شکنجه نتیجه اشغال است.

با توجه به ناهمسازی‌هایی که میان کشورهای پیشرفته و در حال توسعه وجود دارد، بریک مون به نکته جالبی اشاره می‌کند. او می‌گوید وقتی دستگاه‌های بین‌المللی به کشورهای جهان سوم می‌گویند که از نمونه غرب پیروی کنند در می‌مانیم که این‌ها چه درس دارند. آیا می‌خواهند هند و پاکستان مسئله کشمیر را به شیوه فرانسه و آلمان در مسئله آلتزاس و لرن حل کنند؟ توسعه فعلی چین که به هیچ روی خوشایند نیست آشکارا تکرار انگلستان دوره دیکنز است البته در مقیاسی بسیار بزرگتر. استثمار بی‌شمانه کارگران، کار کودکان و فروپاشی نظام کشاورزی. این موقعیت در غرب اغلب محکوم می‌شود. بریک مون می‌پرسد: چینیان چه باید بکنند؟ آیا باید ما را به

به عقیده نویسنده، مشکل اصلی روایت «سخت‌گیرانه»ی حقوق بشر که همان فراخواندن به دخالت نظامی باشد، ابهام در کلمه «ما» در گفته‌هایی چون «ما باید دخالت کنیم تا...» است. این ما معمولاً به گروه خاصی اشاره ندارد، و با توجه به ابهامی که در این گفتار هست برخی از روشنفکران غربی تصور می‌کنند مثلاً با دفاع از دخالت امریکا در کوزوو یا در جای پای مالرو، همینگوی و یا آرول می‌گذارند! اما این‌ها به جای آن که درگیر معرکه شوند، عمدتاً در کشور خود در امن و امان ماندند و به جای «بریگادهای بین‌المللی» و «ارتش جمهوری خواه اسپانیا» کار را به نیروی هوایی امریکا سپردند!

استعمار خود در آورند؟

اندیشه اصلی این مکتب فکری بسیار ساده است: چون دموکراسی و حقوق بشر بیش از هر جای دیگری در غرب مورد احترام است، حق ما و حتی وظیفه ماست که هر چه از دستان بر می‌آید انجام دهیم تا این حقوق به بقیه بشریت نیز گسترش یابد. وانگهی این تکلیف اولویت دارد، زیرا حقوق بشر مقدم است، حقوق بشر چه بسا همان پیشرفت و توسعه است. در برابر این نظر پرسشی که نویسنده مطرح می‌کند این است که هر جامعه چگونه می‌تواند از یک موقعیت فتودالی یا استعماری – که در آن اصل اندیشه حقوق بشر تدوین نشده است – به موقعیتی گذر کند که درخور مقایسه با جامعه‌های کنونی ما باشد. او می‌گوید از خود پرسیم کدام فرایند تاریخی سبب شد که ما به سطح بالای تمدن کنونی برسیم که این همه به آن می‌بالیم و در ادامه می‌گویند مسلم است که تنها دموکراسی، بازار آزاد یا احترام به حقوق بشر نبود که ما را به این جا رساند. جنگ، استعمار، کار کودکان، خودکامگی و غارت نیز بخش بسیار بزرگی از ریشه‌های تمدن کنونی ما را تشکیل می‌دهند. روزنامه‌نگاری انگلیسی در اواخر سده نوزدهم گفته بود اگر می‌خواهید جلوی جنگ داخلی را بگیرید باید امپریالیست باشید. غرب سهم نامتناهی از منابع طبیعی کره زمین دارد و در عین حال شیوه زندگی خود را به عنوان نمونه‌ای برای پیروی دیگران ترویج می‌کند.

بریک مون به عامل مهمی که سبب ناهمسازی میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه می‌شود، اشاره می‌کند و آن وجود دولت‌های نیرومند و باثبات در کشورهای توسعه یافته است. ایالات متحد امریکا که هوادار آزادساختن اقتصاد از قید دخالت دولتی است، قدرت اقتصادی خود را به یمن پشتیبانی عظیم دولتی فراهم آورده است: حمایت از صنایع نوپا، مساعدت به راه‌آهن و دیگر امور زیربنایی، نظارت تام بر ارز و آموزش و پرورش همگانی. بودجه دفاعی امریکا که امروزه تقریباً معادل نیمی از هزینه‌های نظامی سراسر جهان است دست کم شکلی از کینزیانیسم نظامی است که

امکانی برای یارانه‌های صنایع فن‌آوری پیشرفته فراهم می‌آورد. به گفته چامسکی عبارت «ثبته دفاعی صنعتی» حکم جمله قضاری را دارد که حاکی از اقتصاد مبتنی بر فن‌آوری فوق پیشرفته است که اساساً بر بخش دولتی پویا تکیه دارد تا هزینه و خطرپذیری را اجتماعی، ولی سرانجام سود را خصوصی سازد.

در جنب این مباحث، نویسنده شواهدی هم از خشونت‌های امریکا با مردم غیرنظامی کشورهای مورد تهاجم و نیز آثار تحریم‌ها بر مردم این کشورها ارائه می‌کند. همچنین می‌گوید رئیس‌جمهور امریکا چه دمکرات چه جمهوری خواه، در چند دهه گذشته درخصوص نقض حقوق بشر در کشورهای دیگر یکسان عمل کرده‌اند: کندی درخصوص جنگ ویتنام و ریگان و بوش پدر در همداستانی با رژیم صدام حسین. بوش از مهندسان هسته‌ای عراق دعوت کرد برای گذراندن یک دوره آموزشی پیشرفته در زمینه توسعه جنگ افزارهای هسته‌ای از ایالات متحد امریکا دیدار کنند. وی همچنین آغازگر برنامه‌های ترور دولتی امریکا در دیگر کشورها را کندی می‌داند.

\*

تا این‌جا کوشش کردم نکات اصلی کتاب را به اختصار و بدون داوری بیاورم تا خواننده در جریان مضمون کتاب و نیز نحوه استدلال و دیدگاه‌های نویسنده قرار گیرد. هر چند برخی از حرف‌ها و نظریات نویسنده قابل پذیرش است، اما هنگام خواندن کتاب پرسش‌هایی برای خواننده پیش می‌آید. بگذارید بیشتر روی مسئله عراق و صدام حسین درنگ و تأکید کنیم.

رژیم صدام و عملکردش چه در داخل با مردم عراق و چه در ماهیت تجاوزکارانه‌اش در حمله به ایران و کویت شناخته شده است. پرسش اساسی این است که مردم عراق برای مبارزه و ساقط کردن چنین رژیمی چه امکاناتی در اختیار داشتند و چه می‌توانستند بکنند؟ وقتی رژیمی امکان کوچک‌ترین ابراز مخالفت که هیچ، ابراز وجود به شهروندان نمی‌دهد طبعی است که راه برای مداخله بیگانگان هموار می‌شود. کارل مارکس در **مجموعه برومر لوئی بناپارت** عبارتی را از روزنامه‌های آن دوران نقل کرده که نوشته بود: «پایان وحشتناک بهتر از وحشت بی‌پایان است!» به ویژه در تاریخ کشورهای مشرق زمین نمونه‌های فراوانی می‌توان دید که مردم از جور حاکم خود به حاکم بیگانه پناه برده‌اند و البته بعداً هم چوب آن را خورده‌اند. درست است که برخی رویدادهایی که امروز در عراق می‌گذرد قابل دفاع نیست، اما نمی‌توان به خاطر این مسئله تنها مردم عراق یا حتی امریکا را سرزنش کرد، مسئولیت عمده وضعیت کنونی بر عهده صدام حسین است که کار مملکت تحت سلطه‌اش را به این‌جا کشاند.

لئون تروتسکی از رهبران انقلاب روسیه در مباحثه‌ای با برتراند راسل که پاره‌ای از آن در اثر درخشان ایزاک دویچر، **پیامبر بی سلاح** (ص ۸۰۳) آمده است از جمله گفته است: «انقلاب‌ها عموماً به طور دلخواه درست نمی‌شوند. اگر امکان‌پذیر باشد که راه انقلابی با تفصیل و به شیوه‌ای عقلانی از پیش شرح داده شود، آنگاه احتمالاً می‌شود که اصولاً از انقلاب پرهیز کرد». حال اگر به جای انقلاب خواهان تحول در بسیاری از نظام‌های بسته باشیم، به دلیل همین

مسدودبودن راه‌ها، زمینه برای اقدامات منطقی از میان می‌رود و کار به خشونت و هرج و مرج می‌کشد.

البته بریک‌مون به مردم عراق و دیگر کشورها انتقادی نمی‌کند و می‌گوید که نسخه‌ای هم برای آن‌ها ندارد و آن‌ها خودشان باید راه حل مشکلاتشان را پیدا کنند. پیدا کردن راه حل منطقی هم چنان‌که گفتیم در چنین نظام‌هایی تقریباً ناممکن است. هشدارهای بریک‌مون به چپ‌های سابق که مراقب باشند امروز از آن طرف پشت بام نیفتد البته بجاست، اما همین هشدارها را می‌توان و باید به خود او و همفکرانش داد که صرف این‌که حاکمی مثل صدام چند شعار ضد امپریالیستی بدهد لزوماً به منافع مردم کشورش وفادار نیست.

وجه دیگری از سخنان نویسنده که جای تأمل دارد برخی مطالب است درباره رابطه میان غرب (سرمایه‌داری) و شوروی سابق. از جمله می‌نویسد: «ناتوانی نسبی نظام شوروی برای اصلاح خود تا حدودی به سبب احساس دائمی تهدید و خطر بود، احساسی که تجاوز غرب به آن دامن می‌زد. محافظه کاران درون نظام همیشه می‌توانستند استدلال کنند که رهبری استالین دست کم در فرجام کار به پیروزی و صلح و امنیت انجامید». پرسشی که مطرح می‌شود این است که مگر غرب نیز از سوی شوروی احساس خطر و تهدید نمی‌کرد؟ همان نگرانی‌ها و مشکلاتی که از جانب سرمایه‌داری برای شوروی ایجاد می‌شد برای غرب هم از سوی شوروی پدید می‌آمد. و لابد بریک‌مون بهتر از هرکسی می‌داند که مهم‌ترین هدف انقلاب اکتبر که قدرت را نصیب کمونیست‌ها در روسیه کرد محور رژیم‌های سرمایه‌داری از روی زمین بود. آیا می‌توان از نظامی که تهدید به امحاء شده بود توقع ملایمت داشت؟ روشن است که در این‌جا به خوب و بد و برحق و ناحق بودن این دو نظام کاری نداریم. از این‌رو همین ادعا را طرفداران سرمایه‌داری نیز می‌توانند مطرح کنند. بریک‌مون در جایی از کتابش نوشته است سیاست چندان چیز پیچیده‌ای نیست. شاید دقیق‌تر این بود که می‌نوشت هدف در سیاست چندان پیچیده نیست، اما راه‌های رسیدن به آن معمولاً ناهموار و پیچاپیچ است.

چامسکی در پی‌گفتار این کتاب می‌گوید: «دیکتاتوری روسیه سلطه خشن خود را بر سیاهچال اروپای شرقی خود با بهانه‌هایی مشابه [سرمایه‌داری] توجیه می‌کرد». اما خود او دو صفحه بعد از این گفته می‌نویسد: «اما به یمن تسلیم گورباچف امریکا اکنون می‌تواند در برابر درخواست‌های کمک بی‌قید و شرط جهان سوم مقاومت کند و هنگامی که با بدهکاران نافرمان جهان سومی روبه‌رو می‌شود موضعی نیرومند در پیش گیرد.» معنی این عبارت چیست؟ آیا باید از فروری رژیم‌ها که نویسنده دو صفحه پیش آن را دیکتاتوری خشن خوانده بود متأسف بود؟ همین عبارات چامسکی نشان می‌دهد که اتفاقاً سیاست امر پیچیده‌ای است.

\*

راه‌حلی که نویسنده به طور کلی برای حل بحران‌های جهانی به آن اشاره می‌کند مرجع قراردادن قوانین بین‌المللی است. وی محدودیت‌های این‌گونه قوانین را می‌پذیرد اما می‌گوید قانون‌های بین‌المللی نیز عملاً مانند همه قوانین فقط می‌کوشند در قیاس با نبود

## جهان در غیاب آرمان‌شهرها

### زهره روحی

«درک این مسئله هوش چندانی نمی‌خواهد که جهان بدون رویا، انسان‌هایی بی‌ایمان به خود و بی‌اعتقاد به فردایی بهتر می‌آفریند: انسان‌هایی پشت‌کرده به خود و جهان. جهان امروز، به واسطه شتاب جاری در زندگی، امر "جدید" را جایگزین رویاهای پیشین خود کرده است. و انسان امروز به عوض آرمان‌شهر، جستجوگر امر نو و جدید گشته است. او به همان اندازه که در صورت غذا، نرم‌افزارهای کامپیوتری، اجاق‌گاز، طعم‌ماکارونی و آدامس، اُدکلن و... به دنبال "جدید" و جدیدترین است، در پیشخوان کتابفروشی‌ها هم جستجوگر نظریات جدید است! این گفته توهین نیست، بلکه بیان این واقعیت است که بی‌اعتنایی به برچیده شدن آرمان‌خواهی و رویاپردازی در ظرفیت‌های مدرنیته، ناگزیر به پذیرش جهان در وضع موجود می‌انجامد. تا جایی که گویی تقدیر انسان امروزی، همانا "فرودادن قورباغه"ی وضعیت پست‌مدرنی است که در آن به سر می‌برد.»

پخش گزیده (۶۶۴۰۰۹۸۷)

پخش سرزمین (۶۶۹۶۷۰۰۷)

پخش پیام امروز (۶۶۴۹۱۸۸۷)

پخش اتابک (۶۶۴۹۶۲۸۴)

هرگونه قانون سز کمتر باشند. به گفته او آگاهی محض از این اندیشه که قوانین بین‌المللی باید مورد احترام قرار گیرد و این که امکان آن فراهم آید که بتوان از طریق یک موجودیت بین‌المللی کشاکش‌های میان دولت‌ها را مهار کرد به خودی خود گامی بزرگ در تاریخ بشر به شمار می‌آید. اما آمریکا و کشورهای دیگر که از دخالت بشردوستانه دفاع می‌کنند با تحکیم و تقویت نظم بین‌المللی مخالفانند. به عقیده او به ویژه باید خبرها و اطلاعات در مورد هر کشور دقیق‌تر ارزیابی شود و به محض ادعاهایی در مورد کشوری نباید در برابر آن مواضع سخت گرفت. بریک‌مون گفته‌ای تأمل‌انگیز از جورج کنان پایه‌گذار سیاست آمریکا در زمینه بازدارندگی کونیسم شوروی نقل کرده است. کنان در سال ۱۹۹۲ گفت که «تأثیر عمومی افراط‌گری جنگ سرد این بود که به جای آن که دگرگونی بزرگ در اتحاد شوروی را تسریع کند آن را به تعویق انداخت.» این گفته نشان می‌دهد که به کارگیری روش‌های نادرست در حل مسائل چگونه می‌تواند به نتایجی کاملاً مغایر باخواست به کار گیرندگان منجر شود.

\*

واقعیت این است که کشورهای در حال توسعه به ویژه کشورهای آسیایی و آفریقایی وضعیت دشواری دارند. از سویی جذابیت‌های جهان مدرن آنان را به سوی خود می‌کشاند و از سویی دیگر بدان نفرت می‌ورزند. در صفحات آغازین همین کتاب نشانه‌هایی از این تعارض بیان شده است. مصریان مرفه در قاهره از حمله به برج‌های نیویورک دل‌شان خنک می‌شود و در عین حال برگ‌های بزرگ مک دونالد می‌خورند. سفری به پایتخت مصر یعنی یکی از متحدان اصلی آمریکا در خاورمیانه و بزرگ‌ترین کشور مسلمان برخوردار از کمک خارجی آمریکا نشان می‌دهد که عرب‌های تحصیلکرده نسبتاً ثروتمند و ظاهراً آمریکایی شده آشکارا از حمله‌های تروریستی به آمریکا اظهار شادمانی می‌کنند.

مانوئل کاستلز دانشمند برجسته علوم اجتماعی در اثر سترگ خویش **عصر اطلاعات** که یکی از مهم‌ترین آثار منتشر شده در سال‌های پایانی هزاره دوم است، کوشش کرده است پاسخی برای این تعارض بیابد و سرنخ‌های اصلی تغییر اجتماعی را در جامعه که در سراسر جهان در حال ظهور می‌دیده پیدا کند. او در کتاب **گفت و گوهای با مانوئل کاستلز** می‌گوید در **عصر اطلاعات** کوشش کرده روش تحلیل و ابزارهای مفهومی را ارائه کند که در آینده به درک این فرایند تغییر کمک بکند. بدین منظور او لازم دیده هسته اولیه‌ای را پیدا کند که وجه مشترک این دگرگونی چند بُعدی و زمینه‌های گوناگون باشد. او می‌گوید این هسته مشترک تکنولوژی نبود، هر چند دگرگونی تکنولوژی هدایت‌گر این تغییرات است و برای او نقطه ورود بسیار مفیدی بوده است. از نظر او این هسته منطبق دوگانه «شبکه»ها و «هویت» است. از یک سو شبکه‌های کارگزار که از فن‌آوری اطلاعات نیرو می‌گیرند و از سوی دیگر قدرت هویت که ذهن مردم را به تاریخ، جغرافیا و فرهنگ‌شان گره می‌زند. در حد فاصل میانی این دو نیز بحران نهادها و فرایند دشوار و عذاب‌آور بازسازی آن‌ها جای می‌گیرد که ماجرای گذار تاریخی ما به عرصه اجتماعی نوینی است.